

بقلم: دانشمند فقید حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

استعمال لغات

گاهی در برخی از نگارشهای رسمی و عادی دیده میشود که بعضی لغات بغلط استعمال شده یا در معانی و موارد استعمال آنها اشتباهاتی روی داده و معانی لغات و کلمات صورت دیگری بحود گرفته است .

از این قبیل است اشتباهاتی که گاهی در املائی بعضی کلمات یا در استعمال آنها بجای یکدیگر پیش میآید .

این اشتباهات ممکن است برای بارهای اول در طی خواندن و نوشتن چندان مهم بنظر نیاید ، اما همینکه مکرر شد و نظایر زیاد پیدا کرد شاید اشخاصی که چندان با ادبیات و نگارشهای ادبی آشنا نیستند و از لغات و طرز استعمال آنها چندان اطلاع ندارند همان غلطها را صحیح پنداشته و مأخذ قرار بدهند ، علی الخصوص که گاهی نیز این غلطها در پاره‌ای از روزنامه‌ها که نوشته‌های اشخاص مختلف را در صفحات خود درج و نقل میکنند - و البته هیچ الزام و مسؤولیتی هم در سنجیدن و تشخیص دادن صحت و سقم عبارات و کلمات آن نوشته‌ها ندارند منعکس میگردد ، و چون روزنامه و مجله را همه میخوانند این اشتباهات بیشتر صورت تحقیق گرفته و در اذهان عمومی نقش می‌بندد و در محاورات و مکاتبات عمومی تکرار میشود .

بنابراین من برای توجه دادن بعضی نویسندگان و نامه نگاران پاره‌ای توضیحات را نسبت ببرخی از این کلمات و اشتباهاتی که در آنها رخ داده است لازم شمرده و این چند کلمه را که در زیر بنظر شریف خوانندگان گرامی می‌رسد بر سبیل تذکر یاد داشت کردم و البته اگر باز در این زمینه چیزهائی بنظرم رسید با وسایل دیگر باستحضار عمومی خواهم رسانید .

این تذکرات و توضیحات البته مربوط بلغات و اصطلاحات و استعمال فارسی بوده ولی اگر در ضمن نسبت ببعضی از کلمات عربی هم توضیحی داده شده است بدان سبب بوده که آن کلمات امروز از جنبه عربی خود خارج شده و جزو لغات و اصطلاحات فارسی قرار گرفته است .

آئین

بمعنی مذهب - رسم - عادت - روش - آرایش است .
مثال :

آئین اسلام مایه رستگاری دنیا و آخرت است . آئین من این است . همیشه بدین آئین بوده ام . آئین من در زندگانی چنین بوده است . شهر را آئین بسته اند .
شاهد :

اسلام بدین سهلی و آسانی نیست یا حرف که بر گوئی و بر خوانی نیست
آری بزبان آنچه نداری در دل وین در خور آئین مسلمانی نیست

آئین تقوی ما نیز دانیم لیکن چه چاره با بخت گمراه

نهر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری دانند
گشاد ابروی طاق فتح دا دین ظفر بر طاق گردون بست آئین .

آئین نامه

بجای نظامنامه آئین نامه پذیرفته شده است . مثال :
آئین نامه باشگاه هوایمائی کشوری - آئین نامه بنگاه حمایت مادران و بینوایان .

آتش نشان - آتش نشانی

بجای مأمور و اداره اطفائی استعمال میشود . مثال :
اداره آتش نشانی دیروز خوب از عهده فرو نشانیدن حریق ... بر آمد و آتش

نشانان جدیدیت و چالاکی هر چه بیشتر بکار بردند - **شاهد :**

چنان در جانم آتش زدغم عشق که نشیند بهیچ آتش نشانی

آزمایش - آزمون

این دو کلمه از یک ریشه در آمده و غالباً معنی امتحان میدهند و گاه نیز افاده

معنی تجربه کند، مثال :

آزمایشهای پاستور خدمتی بزرگ سلامت نوع بشر کرده است .

آزمایشهای عمر من مرا پیر هیز از مذبذبان و دروغگویان وامیدارد .

منوچهر از عهده آزمونهای سالیانه اش خوب بر آمده است .

شاهد بهر دو معنی :

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است

ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش باید برون کشید از این ورطه رخت خویش

آگاهی - آگاهی

این دو کلمه سابقاً بمعنی اطلاع یافتن استعمال میشد ، ولی اکنون آگاهی

بجای «اعلان» و آگاهی برای اداره ای که در شهر بانی بنام تأمینات یا پلیس مخفی

بود استعمال میشود و اداره آگاهی جایگزین اداره تأمینات گردیده و بنابراین

پلیسهای مخفی را کار آگاهان یا مأمورین اداره آگاهی گویند .

در کلمه **آگاهی** بمعنی «اعلان» این نکته را باید در نظر گرفت که ترکیب

آن در موقع استعمال با فعل دادن باشد نه کردن مثلاً « آگاهی داد » باید گفت نه

« آگاهی کرد » .

استان

این کلمه بضم الف است چون بستان ، و برای هر یک از بخشهای ده گانه

کشور ایران بجای ایالت اختیار شده است . استعمال آن بکسر الف (استان) یا

بمد الف (آستان) غلط است .

اندیشه

این کلمه افادهٔ دو معنی کند

اول بمعنی فکر است و در این معنی بیشتر استعمال شده است .

مثال : در اینکار اندیشه فراوان کردم .

شاهد :

اول اندیشه و انگهی گفتار پای بست آمده است پس دیوار

سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنکه بگوید سخن

اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم .

دویم بمعنی ترس و بیم .

مثال : من از تو هیچ اندیشه ندارم یعنی نمیترسم .

بازنشسته

این کلمه بمعنی « متقاعد » انتخاب شده است و باصطلاح اداری و قانونی باشخاصی اطلاق میشود که سن آنها بحد تقاعد قانونی رسیده و میتوانند معافیت خود را از خدمت دولت در خواست کنند و یا دولت خود آنها را از خدمت معاف کند .

این متقاعد را نباید بامتقاعد که بجای قانع و راضی استعمال میشود اشتباه کرد و مثلاً گفت بافلان درفلان موضوع مذاکره کردم و او را بازنشسته نمود یعنی متقاعد و قانع ساختم .

البته چنین استعمالی خیلی شاذ و نادرست است ولی چون من خود وقتی در دوسه نامه بچنین استعمال غلط برخوردم این تذکر را در اینجا بدان سبب دادم .

بایگان

بروزن شایگان و رایگان کسی است که نامه ها و نوشته های اداری را در

دفتری نگاهداری میکند تا در هنگام نیازمندی بتوان از آن استفاده کرد. عمل بایگان را بایگانی گویند که پیشتر «ضبط» میگفتند و اگر کسی چنانکه گاهی دیده شده است آنرا بمعنی اصلی ضبط گرفته و مثلاً بگوید «مال فلان را بایگانی کردند» بکلی غلط است،

بزه

بروزن مزه بمعنی جرم و گناه است و های آخر آن تلفظ نمیشود مانند «های» سره، رژه، واژه، تازه، غازه، زندد، مرده و امثال آن. و مجرم را بزه کار گویند و چون خواهند که نویسند «بزه کار» بروزن مزه دار با جدائی ها از کاف باید نوشت نه با پیوستگی کاف بها باین صورت: «بزه کار»، چه در این صورتها باقتضای رسم الخط های ملفوظ خوانده خواهد شد.

بهداشت - بهداری

این دو کلمه را نباید بیکدیگر اشتباه کرد چه بهداشت بمعنی و سائل نگاهداری سلامت مردم است و بهداری اداره ای که کارهای راجع سلامت مردم در آنجا انجام می یابد و اداره میشود. مثال: *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
وزارت بهداری نسبت به بهداشت همگانی اقدامات سودمند و تدابیر مؤثری بکار میبرد.

پیشینه - دیرینه

پیشینه و دیرینه دو واژه است که اولی را برای سابقه کار یا سابقه علمی و اخلاقی، و دومی را برای سابقه خدمت مستخدمین بکار برده اند و این دو را نباید باعتبار سابقه بیکدیگر اشتباه کرد. مثلاً نمیتوان گفت پیشینه خدمت فلان در وزارتخانه، و هم نمیتوان گفت دیرینه فلان کار، یا دیرینه عملی فلان مأمور، یا دیرینه اخلاقی فلان مرد، بلکه باید گفت دیرینه خدمت فلان کارمند در فلان وزارتخانه بدین قرار است.

مثال: فلان مأمور سی سال دیرینه خدمت دارد، پیشینه فلان کارچینین است، پیشینه عمل فلان خیلی رضایت بخش است، پیشینه اخلاقی فلان چندان خشنودی بخش نیست.

پیوسته

آخریاً بجای متصل استعمال شده است، و این گاه باشد که افاده اتصال زمانی کند چنانکه گوئیم «فریدون پیوسته در انجام وظایف خود کوشش دارد» و گاه اتصال وانضمام چیزی را بچیز دیگر نشان دهد چنانکه گوئیم: «فلان صورت حساب بفلان نامه پیوسته است».

و اینکه بجای پیوسته بدینمعنی پیوست تا در پیوست نویسنده هیچ صحیح نیست و اگر خواهند که پیوست نویسنده باید که «با» بر سر آن در آورند و به پیوست نویسنده مانند «پنج برگ صورت حساب پیوست این نامه فرستاده شد» (هر چند این نیز چندان فصیح نیست) و بهتر این است که بنویسند پنج برگ صورت حساب بدین نامه پیوسته است یا پیوسته بدین نامه فرستاده شد.

درخواست

۱ - خواستن و تقاضا کردن چیزی است.

مثال:

سلامت و سعادت شما را از خداوند درخواست میکنم.

۲ - نوشته‌ای که در آن چیزی بر سبیل تقاضا پیشنهاد میشود.

مثال:

درخواست حقوق شما را از اداره حسابداری صادر کرده‌اند.

دغل

بمعنی نادرست و دسیسه‌کار است.

مثال : فلان مردی دغل است .

شاهد : این دغل دوستان که می بینی مگسانند دور شیرینی

این کلمه اخیراً بدو معنی زیر استعمال گردیده است .

۱ - تغییر دادن متاعی برای گول زدن و اغفال خریداران .

۲ - کسی که متاعی را برای اغفال خریداران تغییر میدهد و این درحقیقت

همان معنی اصلی دغل باشد که ذکر شد .

زایچه

برای ورقه ولادت که هنگام زادن کودک نوشته میشود و اداره آمار از روی

آن ورقه شناسامه را تهیه میکند بکار میرود ، بنابراین نمیتوان زایچه را بجای

متولد بکار برد چنانکه بعضی آنرا بهمین معنی استعمال کرده و بزایچگان جمع

بسته و از آن معنی متولدان خواسته اند .

برخی نذکرهای کوچک

استقامت - مقاومت

غالباً دیده و شنیده میشود که کلمه استقامت را بجای مقاومت که بمعنی

ایستادگی و پایداری و تحمل در مقابل حوادث و شدائد است استعمال میکنند و این

صحیح و فصیح نباشد ، چه هر يك از این دو کلمه معنی مستقل جدا گانه دارد یعنی

استقامت بمعنی راستروی است و مقاومت بمعنی پایداری و ایستادگی ، و این دو

معنی را نباید باهم اشتباه و این کلمات را بجای یکدیگر استعمال کرد .

است

است بفتح الف کلمه را بطنه ایست که بآخر کلمات دیگر ملحق و متصل گردد

و معنی مفرد مضارع دهد و این کلمه اگر بکلمه ای متصل شود که در آخر آن الف

یا و او باشد الف از اول آن بیفتد .

مثال : صورت آن زیباست . سیرت این نیکوست .

شاهد: چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نمی دلبر اخطا اینجاست

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست

ای سرو بلند قامت دوست و هوه که شمایلت چه نیکوست

نازک بدنی که می نکجند در زیر قبا چو غنچه در پوست

در حلقه صولجان زلفت بیچاره دم فتاده چون گوشت

میسوزد و همچنان هواخواه میمیرد و همچنان دعا گوشت

و نیز اگر با ماقبل خود روی هم و بلافاصله نوشته شود تواند بود که الف از

اول آن بیفتد چنانکه گوئیم : خدا کریمست - فلان دوست منست ، که در اصل

کریم است و دوست من است بوده .

و این الف در اول است بحال خود باقی میماند اگر کلمه قبل آن مختوم بالف و

و او نباشد چون :

شب فراق که داند که تا سحر چند است مگر کسی که بزندان عشن در بند است

و یا از کلمه ما قبل جدا نوشته شود چون :

خداوند قدیم است ، خدای ناظر اعمال من است .

این توضیح که درباره کلمه است نگاشته شده بر سبیل تذکر بود و تقنی است

که کتاب برای اختصار و کوتاهی بکار برند و گرنه يك قاعده کلی و الزامی نیست جز

در قسمت اول که آخر کلمه ما قبل بالفیا و اومنتهی باشد که ابقای الف است و جمع

دو الف باهم چندان زیبا و پسندیده نیفتد .

حرف با

با که بر سر کلمات درمیآید باید بتنهائی و بدون الحاقها بدان نوشته شود

چون : بشهر رفتم ، بجمشید گفتم ، بکتاب رجوع کردم . که نوشتن « به شهر »

« به جمشید » « به کتاب » درست نیست .

بروز گار عزیزان که روز گار عزیز
حرام باشد بی دوستان بسر بردن
بیارب یارب شب زنده داران
بامید دل امیدواران

بایستی

فعلی است که باید برای زمانهای گذشته بکار برده شود و استعمال آن برای زمان آینده درست نیست. مثال:

شما وقتی که از اروپا حرکت میکردید بایستی حرکت خود را تلگرافی بمن بدهید. ولی نمیتوان گفت: وقتی که میخواهید باآذر بایجان تشریف ببرید بایستی دوز پیش مرا از حرکت خود آگاه فرمائید، بلکه در آنجا باید بجای بایستی باید گفت.

تاء مقصور

بعضی کلمات هستند که تاء مقصور منتهی میشوند ولی «تا» جزو اصلی کلمه نیست و غالباً دیده میشود که در هنگام افاده معنی حال و حالت با آخر آنها یعنی بعد از تا الفی الحاق میکنند و دوزبر بر روی الف میگذارند و اینطور مینویسند:

عجالتا ، اصالتا ، وکالتا ، امانتا ، و امثال آنها .

در صورتی که افزودن الف با آخر این کلمات جایز نیست و باید این طور نوشته شود:

عجالة ، اصالة ، وكالة ، امانة ،

اما الحاق الف فقط در کلماتی واقع میشود که تا جزو اصلی کلمه بوده و اگر حذف شود کلمه ناقص و بیمعنی میگردد: موقت ، ثابت ، صامت و امثال آنها که «تاء» وقت ، ثبات ، صمت ، جزء اصل کلمه است و در هنگام بیان حال موقتا ، ثابتا ، صامتا نوشته میشود .

تمرکز - متمرکز

این دو کلمه در مکالمات و مکاتبات زیاد استعمال میشود و یکی غلط است .

مقصود از کلمه تمرکز جمع شدن چیزهایی است در يك نقطه مرکزی

و از کلمه **متمرسز** آنچه‌ها که در آن نقطه جمع شوند. و این غلط از آنجا ناشی شده که از ریشه اشتقاق کلمه غفلت کرده‌اند که **رسز** است و بمعنی دفن کردن، و نهان کردن، و یکجا جمع کردن است و مرکز اسم مکان از این فعل است و آنانکه مرکز را بیابان تفعل برده‌اند بکلی از ماده اشتقاق کلمه بی اطلاع بوده‌اند، **چهرسز** هرگز بیابان تفعل نرفته و فقط بیابان افتعال درآمده، چون **ارتکاز** که بمعنی اختلاج است.

پس اگر خواهند که اجتماع چیزهائی را در یک نقطه مرکزی بیان کنند باید گویند که فلان چیزها در فلان محل مرکزیت یافته‌است.

جمع

گاهی در بعضی از نامه‌ها دیده میشود که کلمات فارسی را بصورت جمع می‌بندند مانند **بازرسین**، **داوطلبین** و امثال آنها، و این خود غلطی فاحش است زیرا **بازرس** و **داوطلب** دو کلمه فارسی هستند و جمع آنها باید با علامت جمع فارسی که در ذیروح، «ان» و در بیروح، «ها» است بسته شود، و آوردن علامات جمع عربی «واو و نون» یا «یا و نون» در آخر کلمات فارسی هم‌زشت و هم غلط و برخلاف قاعده و قیاس است. پس باید **بازرس** و **داوطلب** را در حالت جمع «**بازرسان**» و «**داوطلبان**» نوشت.

و از جمله اشتباهاتی که در مورد کلمات فارسی و غالباً در محاورات و مکاتبات متداول میباشد این است که بعضی کلمات فارسی را با الف و تا که علامت جمع عربی است جمع می‌بندند مانند گزارش و سفارش و فرمایش و امثال اینها که گزارشات و نگارشات و سفارشات و فرمایشات مینویسند و این بکلی غلط و از قاعده جمع فارسی خارج و صحیح آن گزارشها و نگارشها و سفارشها و فرمایشهاست.

چنانکه - چنانچه

دو کلمه متفاوت المعنی که در مکاتبات و محاورات قدیم غالباً بمعنی: «بطوریکه»

« مثل اینکه » ، استعمال میشده‌اند، ولی دیری است که بعضی از نویسندگان فرق و تمایزی در میان این دو کلمه قائل شده‌اند یعنی « چنانکه » را بجای « بطوریکه » و « چنانچه » را بجای ادوات شرط استعمال میکنند.

مثال اول - چنانکه دیروز بشما گفتم باید در انجام فلان کار اقدام فوری کرد.
مثال دوم - چنانچه اجازه میفرمائید امروز با فلان مذاکره خواهم کرد.

خاستن - خواستن

این دو کلمه چنانکه میدانیم دو مصدرند که هر یک معنی جدا گانه دارد :
خاستن بدون واو غالباً با « بر » استعمال میشود بمعنی بلند شدن و برپا ایستادن است و « خواستن » با واو بمعنی خواهش کردن و میل داشتن.

گاهی دیده میشود که بعضی اشخاص اشتباه کرده این کلمات را در غیر مورد و معنی خود استعمال مینمایند مثلاً بر خواستن با واو مینویسند و از آن معنی بلند شدن میخواهند ، و خاستن بی واو را بجای خواستن آورند و از آن معنی تقاضا کردن قصد کنند.

پس باید فرق این دو را با یکدیگر تشخیص داد و از استعمال یکی بجای دیگری احتراز نمود.

خاطر

کلمه ایست معروف و معنی آن معلوم ولی در نوشتن آن بعضی ها اشتباه میکنند و **خاطر** را **خواطر** با واو مینویسند و این خود غلط است زیرا **خواطر** با واو جمع « خاطر » است و استعمال آن در جایی که مقصود خاطر و کلمه مفرد باشد جایز نیست و نمیتوان مثلاً بخاطر دارم را بخواطر دارم نوشت.

خرد

خرد بر وزن کرد ضد بزرگ است ، غالباً دیده میشود که این کلمه را با واو (خورد) نویسند و این غلط است .

مثال :

زان نگنجید در جهان سترگ که جهان خرد بود و مرد بزرگ

فوق العاده

این کلمه مرکب است از فوق که بمعنی بالاست و عادت که معروفست و در مورد اموری استعمال میشود که از عادت و معمول خارج باشد ، و غالباً از ذکر این کلمه شدت و اهمیت و بزرگی کار را خواهند چنانکه گویند فلانی مردی فوق العاده است. فلان شجاعت فوق العاده دارد.

شاهد :

مملکت را مرد باید مرد فوق العاده باید

در میان سرد و گرم روزگار افتاده باید
 گاهی شنیده میشود که بعضی اشخاص «العاده» را بتشدید دال استعمال کرده و فوق العاده میگویند در صورتی که غلط است و عاده بتشدید دال در این مورد هیچ معنی ندارد.

قابل اهمیت

زیاد استعمال میکنند و فصیح نیست . دارای اهمیت یا حائز اهمیت باید گفت.

گاه بمعنی و عمر و عمر باشد چنانکه در این بیت:

گر بکشی حاکی و بر بنوازی رواست

بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست

و گاه بمعنی اگر چه استعمال شود چنانکه در این بیت:

کس نیاید بزیر سایه بوم و رهمای از جهان شود معدوم

های مختلفی

کلماتی که بهای مختلفی یا (غیر ملفوظ) منتهی میشوند مانند : باده ، زاده ،

آزاده - وامثال آنها در حال جمع دو صورت پیدا میکنند:

اگر کلمه از اسمهای ذیروح و ذوی العقول باشد یا صفاتی که بصورت اسم استعمال شده باشد های مختفی آخر آن بکاف فارسی (گ) تبدیل شده و کلمه (آن) که علامت جمع فارسی است بدان ملحق میگردد چون دایه ، دیوانه ، فرزانه ، درمانده ، افسرده، که جمع آنها دایگان، دیوانگان، فرزانتگان، درماندگان، افسردگان میشود .

و اگر کلمه از اسامی بی روح و غیر ذوی العقول باشد های مختفی از آخر آن افتاده و کلمه (ها) که علامت جمع فارسی است بدان می پیوندد چون شانه، دانه، خانه، وامثال آنها که جمع آن شانها، دانها، خانها، میشود نه شانهها و دانهها و خانهها مگر در مواردی که اگر های مختفی را حذف کنیم با کلمه دیگر مشتبه گردد مثل نامه و جامه و خامه که اگر نامها و جامها و خامها بدون های غیر مملووظ نویسیم بجمع نام و جام و خام مشتبه شود . پس در اینصورت های مختفی بحال خود باقی ماند و های علامت جمع بدان پیوندد و نامهها ، جامهها، خامهها نوشته شود.

بعضی معادل ها که ممکن است بجای پاره ای از ترکیبات عربی اختیار شود

- بجای علی ای حال ، بهر حال ، در هر حال ، در هر صورت:
- » علی رؤس الاشهاد پیش روی همه، پیش چشم همه، در حضور تمام مردم.
 - » فی حد ذاته بخودی خود.
 - » بر ای العین بدیده خود، بچشم خود.
 - » طوطا کرها خواه و ناخواه، خواه مخواه، خواهی نخواهی.
 - » کما اینکه مثل اینکه، بطوریکه، چنانکه.
 - » علی ای نحو کان هر چه باشد، بهر حال باشد، بهر صورت که باشد.